

مکاتب تاریخ‌نگار معاصر ایران

در گفت و گو با

دکتر داریوش رحمانیان؛

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمد سعید ذکایی،

عضو هیأت علمی گروه علوم اجتماعی

دانشگاه علامه طباطبائی



آقای اسماعیلی: بسم الله الرحمن الرحيم موضوع نشست امروز مکاتب تاریخ‌نگاری در ایران معاصر است. البته واژه‌ی مکتب را با تسامح به کار می‌گیریم ولی در هر حال از باب این که چارچوب بحث روشن شود، این عنوان را انتخاب کردیم. موضوع بحث به جهت تاریخی، دوره‌ای است که رویکردها و نگرش‌های جدید در فضای تاریخی ما شروع به رشد کرده است. طبیعی است که ابتدا این بحث‌ها از فضاهای روشنفکری آغاز شده و سپس به‌طور طبیعی وارد فضاهای آکادمیک شده است. در یک تقسیم‌بندی کلان و کلی می‌توان سه رویکرد یا با تسامح، سه مکتب را در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری از یک‌دیگر تفکیک کرد. یک رویکرد، متأثر از فضای تاریخ‌نویسی قرن ۱۹ است و برون‌داد آن یک نوع تاریخ‌نگاری ملی معطوف به کارکردهایی است که احتمالاً برای nation state مورد نیازند؛ رویکرد دیگر متأثر از فضاهای چپ است. تقریباً رویکردی سوسیالیستی که در دوران مشروطه می‌توان ردپایی از آن پیدا کرد؛ ولی بعدها، به‌ویژه در فضاهای خارج از چارچوب‌های رسمی حکومت پهلوی، فعالانه وارد عمل می‌شود و طبیعتاً از بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی سابق تغذیه می‌کند. رویکرد سوم در واقع جریان‌هایی هستند که به دو رویکرد قبل تمایل نشان نمی‌دهند و می‌توانیم با تسامح بگوییم نیروهایی هستند که متأثر از فضای فرهنگ اسلامی هستند. در واقع موضوع اسلام به عنوان موضوع فرهنگ مطالعه شده و تمایزی بین این دو بحث قائل می‌شوند. مرحوم مطهری از چهره‌های شاخص این رویکرد است. افراد زیاد دیگری هم با این رویکرد کار کردند، آن هم در حوزه‌ی تاریخ و از منظر مورخ و نه در حوزی کلام یا فلسفه. البته هر کدام از این رویکردها درون خرده‌گفتمان‌هایی دارند که باید در مورد آن‌ها هم صحبت کرد. با این مقدمه، از دکتر رحمانیان خواهش می‌کنیم بحث را آغاز کنند.

دکتر رحمانیان: به نام خدا. با تشکر از کتاب ماه تاریخ و جغرافیا برای برگزاری این نشست و توجه به این موضوع. به نظر من باید به سه مبحث توجه کرد. واژه‌ها، تعابیر و اصطلاحاتی که در بررسی معرفت و علم تاریخ و به‌طور عام علوم انسانی، به کار گرفته می‌شود تا تفاوت‌های آن‌ها را - چه تفاوت‌هایی که مربوط به گذر زمان هستند، چه تفاوت‌هایی در یک زمان واحد، در بینش و روش و رویکردها وجود دارد - نشان دهند؛ چندان دقت به کار نمی‌روند و گاه نوعی جنگ لفظی به بار می‌آورد. یکی از این

حسب مناطق جغرافیایی و یا زمان. در بین این انواع تاریخ‌نگاری تفاوت‌ها بسیار جزئی است و آن قدر نیست که بتوانیم برای آن‌ها اصطلاح مکتب را به کار ببریم. تا جایی که من می‌دانم مکتب عناصر و مؤلفه‌هایی دارد که با توجه به آن‌ها می‌توان مکاتب را از یکدیگر تشخیص داد. از جمله موضوع و روش و شیوه. یعنی شیوه‌های گردآوری داده‌ها، مواد و مصالح مربوط به پژوهش در یک موضوع مورد توجه گروهی از دانشمندان در یک مجموعه، یک منطقه، یک دانشگاه، یک زمان، یک حوزه‌ی خاص تمدنی خاص تمدنی قرار می‌گیرد که آن مکتب را از دیگر مکاتب جدا می‌کند. البته مؤلفه‌هایی مانند تفاوت در بینش و اهداف و مقاصد پژوهندگان در وهله‌های بعد بروز می‌کند.

آقای اسماعیلی: البته به نظر من خاستگاه مکتب همین تفاوت در بینش است و بعد تفاوت در اهداف.

دکتر رحمانیان: شما بینش را به معنای اعم می‌گیرید؟

آقای اسماعیلی: بله در واقع جهان‌بینی و نوعی افق فکری که به تبیین نسبت عالم و آدم می‌پردازد و بعد از آن می‌توان موارد دیگر را در نظر گرفت.

دکتر رحمانیان: البته این نظر جای بحث دارد و اگر وقت شد، بعداً بیشتر و دقیق‌تر به آن خواهیم پرداخت. اما در مورد کاربرد مکتب در میان غربیان هم باید گفت، با توجه به آن‌چه در ادبیات ایشان دیده می‌شود، کاربرد این واژه در آن‌جا هم چندان منظم نیست و تاحدی همین آشفتگی و ولنگاری وجود دارد. ولی آنچه با استناد به مطالعاتم به ذهن بنده می‌رسد، مثلاً از مکتب تاریخی ملی‌گرا سخن می‌گویند که خاستگاه آن در اوایل قرن ۱۹ و پیشتر در آلمان بود. این مکتب به عنوان یک ابزار در خدمت اندیشه ملت‌سازی (nation building) که دولت‌هایی غربی هم به آن نیاز داشتند، قرار گرفت و رواج پیدا کرد. البته این مسئله موضوع بحث ما نیست. مکتب دیگر مکتب قهرمان‌باوری یا قهرمان‌پرستی که توماس کارلایل مبدع آن بود، هرچند خود وام‌دار هگل و فیخته بود.

آقای اسماعیلی: این مورد هم در مقوله بهره‌گیری از تاریخ در فرایند ملت‌سازی می‌گنجد.

دکتر رحمانیان: گاه به عنوان مکتب تاریخ‌نویسی ملی‌گرا به کار رفته است. یا مثلاً مکتب نژادگرایی و نژادپرستی (racism) که علی‌رغم پیشینه‌ها و زمینه‌هایی که دارد، کنت گوبینور مبدع آن تلقی می‌کنند. برخی مکاتب تاریخ‌نگاری را به شکل پارادایمی نگاه می‌کنند؛ به‌ویژه در سطح تفاوت در روش و موضوع. مثلاً از رویکرد پوزیتیویستی به تاریخ و علوم انسانی هم به عنوان مکتب یاد کرده‌اند. تأویل‌گرایی یا معناگرایی را هم که نقطه‌ی مقابل رویکرد پوزیتیویستی به شمار می‌رود، مکتب دانسته‌اند. چنان‌که گاه از همین‌ها که با عنوان نحله، رویکرد، پارادایم و... نیز یاد می‌شود.

واژه‌ها، همین تعبیر یا واژه‌ی مکتب است، که در انگلیسی school یا مدرسه گفته می‌شود. تعبیر یا اصطلاح مکتب درباره‌ی ادبیات و هنر و فلسفه و پارهای از علوم و معارف، فراوان به کار می‌رود: مکتب رمانتیسم، مکتب رئالیسم، مکتب سوررئالیسم، مکتب امپرسیونیسم، مکتب ناتورالیسم، و... در هنر و ادبیات؛ مکتب سقراط، مکتب افلاطون، مکتب ارسطو، مکتب مشاء، مکتب اشراق، مکتب تالّه، مکتب اپیکوری، مکتب رواقی، مکتب کلیبی، مکتب سینایی، مکتب صدرایی، مکتب اسکولاستیک، مکتب ایدئالیسم، پدیدارشناسی، اگرستانسیالیسم، هرمنوتیک و... در فلسفه؛ مکتب مارکسیست، مکتب وبری، مکتب فرانکفورت و... در فلسفه و علوم اجتماعی و... یا درباره‌ی هنر قدیم خودمان از مکتب هرات، مکتب اصفهان، مکتب تبریز و... یاد می‌شود. چنان‌که درباره‌ی جریان‌های فکری فقهی در حوزه‌ی ایرانی - شیعی از مکتب اخباری، مکتب اصولی یاد می‌شود یا در این اواخر مکتب تفکیک و... یا حتی مکتب نجف، مکتب سامره و... تا آن‌جا که من می‌دانم این واژه آن‌گونه که در علوم انسانی و اجتماعی و از جمله تاریخ به کار می‌رود، از مخترعات عصر جدید است. کسانی این واژه را برای تفکیک جریان‌ها و رویکردهای متفاوت در این علوم، از جمله تاریخ، به کار می‌برند و البته گاه این واژه را قدری ولنگارانه و با بی‌قیدی استفاده می‌کنند و نوعی آشفتگی در کاربرد آن وجود دارد. این وضعیت به مقدار کمتر، در مورد واژگان و اصطلاحات دیگری مانند گفتمان و پارادایم هم صادق است. از آن‌جا که این واژگان در کاربرد تنوع فراوان دارند، قابل تعریف نیستند. یعنی یک تعریف دقیق و مشخص و کاملاً مورد وفاق درباره‌ی آن‌ها وجود ندارد. چنان‌که مثلاً در مورد گفتمان هم یک تعریف قابل وفاق وجود ندارد. بهترین تعریف شاید تعریف کسانی باشد که به‌سادگی گفته‌اند: گفتمان، گفتمان است. پارادایم، پارادایم است. مکتب هم مکتب است. حتی وقتی از مکتب مدرن یا سنتی یا پسامدرن صحبت می‌کنیم، مناقشات بیشتر می‌شود. چراکه در واژگانی مانند مدرن و سنتی و پسامدرن هم این مناقشات وجود دارد.

بنابراین ابتدا معلوم کنیم منظور ما از مکتب چیست. قبل از ادامه‌ی بحث، لازم است به این موضوع اشاره کنم که پژوهندگان فعلی ما از روی عادت از مکتب تاریخ‌نگاری اسلامی سخن می‌گویند. برخی حتی با تعبیر یا ترکیب تاریخ‌نگاری اسلامی هم مشکل دارند. آیا ما تاریخ‌نگاری اسلامی داریم یا تاریخ‌نگاری در جهان و قلمرو اسلام؟ یا تاریخ‌نگاری مسلمانان؟ همین حوزه را به مکاتب مختلف هم تقسیم می‌کنند که مبنای آن یا جغرافیایی است و یا زمانی. مثلاً گفته می‌شود که اولین مکتب تاریخ‌نگاری اسلامی مکتب مدینه بوده، با نمایندگانی چون عروه بن زبیر و ابان بن عثمان و بعد مکتب عراق که در کوفه و بصره رواج داشته است با نمایندگانی مانند عوانه ابن حکم. یا مکاتب بعدی مثل را به مکتب شام و مکتب ایران و... این واژه در تاریخ‌نگاری اسلامی بسیار با تسامح به کار می‌رود. اما مکتب به معنای مترادف واژه‌ی school در تاریخ‌نگاری اسلامی وجود ندارد.

آقای اسماعیلی: در واقع نوعی دسته‌بندی است.

دکتر رحمانیان: بله این نوعی دسته‌بندی است. یک نوع دسته‌بندی، مثلاً بر



دکتر رحمانیان: واژه‌ها، تعابیر و اصطلاحاتی که در بررسی معرفت و علم تاریخ و به‌طور عام علوم انسانی، به کار گرفته می‌شوند، چندان با دقت به کار نمی‌روند و گاه نوعی جنگ لفظی به بار می‌آورند

آقای اسماعیلی: در واقع زمانی که می‌خواهند در بحث روشی دقت کنند، این تفکیک را قائل می‌شوند.

دکتر رحمانیان: بله. پوزیتیویست‌ها به نوعی وحدت بین طبیعت و تاریخ معتقدند، بنابراین به وحدت روش بین علوم طبیعی و علوم انسانی و تاریخی هم قائلند. از مکاتب دیگری که به همین دلایل از یکدیگر جدا می‌شوند، می‌توان به مکاتب زیر اشاره کرد: مثلاً مکتب مورخان ترقی‌خواه و پیشرفت‌گرا در آمریکا و اواخر قرن ۱۹، به وسیله‌ی آدامز و شاگردش ترنر رواج یافت. یا مکتب چپ نو، یا ویسکانسین در آمریکا و یا مکتب کلیومتریک یا مکتب تاریخ‌نگاری ویگ در انگلیس - که البته نامی است که بعدها توسط دیگران مثل هربر باترفیلد به آن‌ها داده شد - و باورمند به همان کلان‌روایت ترقی و پیشرفت است. به قول شما اینجا دیگر بحث بینشی است و همان کلان‌روایت ترقی و پیشرفت است که اساس بینش تاریخ‌نگاری آن‌ها را می‌سازد. کسانی مثل توماس مکالی و باکل و... نماینده‌های این مکتب هستند. از تاریخ‌نگاری فرهنگی هم گاه با عنوان مکتب تاریخ‌نگاری فرهنگی یاد می‌شود. البته این امر در ۳۰ - ۴۰ سال اخیر و به‌ویژه در پیوند با انسان‌شناسی و مردم‌شناسی رواج پیدا کرده است. در پیدایش این مکتب هم یکی از شاگردان مکتب رانکه، به نام یاکوب بورگه‌ه‌ارت تأثیر داشت که از رانکه گسست روشی و موضوعی پیدا کرد. دیگر مکتب آنال است، که زمینه‌های پیدایش آن از اوایل قرن بیستم و از سوی کسانی مانند هانری بر آغاز شد و سرانجام به دست دوتن از شاگردانش به نام‌های لوسین فیور و مارک بلوخ با مجله‌ی آنال‌های تاریخ اقتصادی - اجتماعی در سال ۱۹۲۹ شکل گرفت. ولی جالب توجه این است که آنالی‌ها خود هرگز بر خود نام مکتب نهادند و بیشتر خود را به عنوان نمایندگان یک انقلاب و یا یک جنبش فکری در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری قلمداد می‌کردند.

آقای اسماعیلی: البته خود آنال خود گستره‌ی وسیعی دارد.

دکتر رحمانیان: بله. در واقع نسل اول آنال کار خود را انقلاب نامیدند و آن را نوعی جنبش و خیزش دانستند علیه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری متدیستی؛ که آن هم تحت عنوان یک مکتب شناخته می‌شد و در

فرانسه نمایندگان برجسته‌ای داشت مثل گابریل مونو و ارنست لایوس و شارل لانگوا، سینوبوس و دیگران که رویکرد پوزیتیویستی داشتند. ایشان خود این رویکرد را - منظورم پوزیتیویسم است - درست درک نکرده بودند، ولی به هرحال روش‌باور بودند با توجه به همان اصولی که در تاریخ‌نگاری رانکه وضع شده بود. می‌دانیم که از تاریخ‌نگاری رانکه هم با عنوان مکتب تاریخ‌نگاری رانکه‌ای یاد می‌کنند. به هرحال وی تاریخ‌نگار مبدع است و پدر تاریخ‌نگاری حرفه‌ای و تخصصی شناخته می‌شود. تاریخ‌نگاری وی سیاست‌محور و دولت‌محور و نهادمحور است و باورمند به همان کلان‌روایت ترقی و پیشرفت. به دلیل تأکید بر سند و آرشیو و تاریخ سیاسی، از مکاتب دیگر متفاوت است. آنالیت‌ها به دلیل تأکید بر تاریخ فراگیر، تاریخ انسانی، تاریخ واحد و تاریخ کلان مشخص شدند. گاه می‌شنویم یا می‌خوانیم که از مکتب روان‌شناسی تاریخی سخن می‌گویند و گاه هم لوسین فیور را از پیش‌تازان و پایه‌گذاران آن می‌دانند. فیور از پایه‌گذاران مکتب آنال است. وی کتابی دارد به نام مسئله بی‌ایمانی در قرن شانزدهم: مذهب رابله. به دلیل تأکیدی که در این کتاب بر ذهنیت‌های جمعی برای بررسی مسئله بی‌ایمانی در قرن شانزدهم دارد، برخی او را از پیش‌تازان مکتبی در تاریخ‌نویسی که به عنوان مکتب روان‌شناسی تاریخی نامیده می‌شود، یاد می‌کنند. با توجه به کارهایی که بعداً اریک اریکسون و امثال وی انجام دادند، لوتر جوان و تأکید وی بر استفاده از اصول روانکاوی فرویدی و تأکید بر تاریخ کودکی و امثال این‌ها، از مکتب یا رویکردی با عنوان تاریخ روانی هم یاد شد. از جمله آثار و نتایج آن بعدها «تاریخ کودکی» بود که امروزه بسیار هم شایع است. مثلاً مارک فرو و امثال او دنبال این هستند که راجع به تاریخ کودکی قهرمانان و بزرگان تاریخی معاصر کار کنند. دیگر مکتب تاریخ خرد که زادگاهش ایتالیاست، در دهه ۷۰ قرن بیستم، کارلو گینزبرگ و بعد دوستان و هم‌رانش مثل ادواردو گرنندی و کارلو پونی و دیگران مبدع آن بودند. نمایندگان این مکتب در برابر رویکرد کلان و تأکید بر روایت‌های کلان، به مسائل زندگی روزمره، مردم خردپا، عوام و به حاشیه‌رانده‌شده‌ها پرداختند. این مکتب با همان مکتبی که سوبالترن یا تاریخ فرودستان نامیده می‌شود، پیوند دارد. من با این مقدمه و باز ذکر این نمونه‌ها خواستم بگویم که در مورد کاربرد واژه، اسم یا اصطلاح مکتب دقت وجود ندارد و وفاق عامی در مورد این که ما این واژه را در مورد کدام مورخان و کدام گروه‌های تاریخ‌نویسی به کار گیریم، نیست. مکاتب را گاه از جهت حوزه‌ی جغرافیایی و قلمروها تقسیم می‌کنند. حتی مثلاً به تسامح می‌گویند مکتب تاریخ‌نویسی آلمان، مکتب تاریخ‌نویسی آمریکا یا انگلیس یا فرانسه. گاه بر اساس دوره و زمان تقسیم‌بندی می‌کنند و گاه بر اساس تفاوت در بینش‌ها یا بر اساس حوزه‌های تمدنی و فرهنگی که گاه ذیل نام‌های ادیان شکل گرفته است. مثلاً مکتب تاریخ‌نگاری اسلامی یا یهود یا مسیحی و امثال این‌ها. گاهی هم ممکن است بر اساس تأثیری که یک نام یا یک مورخ داشته است، مکاتب نام‌گذاری شوند. مانند مکتب رانکه، مکتب طبری، مکتب ابن خلدون و یا حتی آنچه امروزه به تسامح مکتب فوکویی نامیده می‌شود و در آمریکا به عنوان مکتب تاریخ‌گرایی جدید شهرت دارد.

آقای اسماعیلی: با تشکر از دکتر رحمانیان که بسیار خوب وارد بحث



دکتر ذکایی: مناقشاتی که در مورد تعریف مکتب وجود دارد، در سایر حوزه‌های علوم اجتماعی هم دیده می‌شود. در جامعه‌شناسی هم مرز بین رویکرد و سنت و پارادایم، هم به لحاظ معرفت‌شناختی و هم به لحاظ نظریه و تحلیل کاملاً مغشوش است

به حوزه تاریخ‌نگاری دارند، تاریخ‌نگاری اجتماعی که باز بر گروه‌بندی‌های اجتماعی تأکید دارد و تاریخ را بر اساس قالب‌ها و مقولات و بسته‌بندی‌های اجتماعی مطالعه می‌کند، تاریخ‌نگاری فرهنگی که در آن بحث این است که باید به تجارب ذهنی توجه کرد و اینکه تاریخ یک سازه‌ی ذهنی هم هست و محقق صرفاً یک راوی نیست که گذشته را انتقال دهد بلکه ذهنیت و درک خود را از موضوعات هم وارد می‌کند. اگر فرصت شد در این مورد بیشتر بحث خواهیم کرد. تاریخ‌نگاری کمی که ظرفیت‌های خوبی هم داشته و دارد و استفاده از روندها و تجربیات و داده‌های طولی و فرا تحلیلی را فراهم آورده است. تاریخ‌نگاری پسااستعماری که شرح آن مطرح شد، تاریخ‌نگاری فمینیستی که به نظر می‌رسد ما در جامعه خودمان به آن نیاز داریم ولی متأسفانه در حاشیه قرار گرفته است. بنده به علت کنجکاوی، مطالعه‌ای داشتم در پایان‌نامه‌های فوق لیسانس و دکتری در موضوع تاریخ و رشته‌های مشابه. در این مطالعات یک نکته بسیار آشکار بود و آن اینکه بحث‌های روش در قالب این منابع خیلی در حاشیه بود و تمرکز بیشتر روی شخصیت‌ها و چهره‌ها و دوره‌های تاریخی بود. هرچند که تغییرات و تحولاتی در این یکی دو دهه اخیر صورت گرفته، ولی قالب موارد به همین صورت بود و وجه قالب همان تاریخ عباس اقبال و تاریخ نقلی و توصیفی است. تاریخ به عنوان نظریه، گفتمان، اسطوره، فلسفه و ادبیات در حاشیه قرار گرفته و بسیار کم بود. البته عریض من ناظر بر مطالعات گذرای پایان‌نامه‌هاست و موارد استثنا هم کم نبود. در هر حال قدر مسلم این است که تاریخ و علوم اجتماعی پیوند بسیار ضعیف و حاشیه‌ای داشتند. بنابراین بنده به این صرافت افتادم که تأمل کنم چگونه می‌شود تاریخ‌نگاری ایرانی را به لحاظ روش‌شناختی و روشی مطالعه کرد و روش‌ها و ایده‌های برای آن تجویز نمود. در این خصوص چند مورد به ذهنم رسید. نگاه روایت‌گرایانه به تاریخ: می‌دانیم که اساس و استخوان‌بندی تاریخ، روایت است. با وجود مناقشاتی که وجود دارد و نگاه‌هایی که معتقدند راوی مؤلف هم هست و هیچ تفاوتی بین آن چه شرح داده می‌شود و آنچه شکل گرفته دیده نمی‌شود، می‌توان گفت ظرفیت نگاه ساختاری به روایت و استفاده از قالب‌هایی برای طبقه‌بندی - به آن شکلی که فورمالیست‌های روسی مبدعش بودند - بسیار کم است. مورخین یا خیلی در حاشیه در این مورد کار می‌کنند که بنده کمتر دیدم یا اساساً به خصوص نسل کمی قدیمی‌تر، از آن قالب روایتی و توصیفی و

شدند. واقعیت قضیه همین است و این اولین مشکلی است که با آن مواجه می‌شویم. به همین دلیل است که در طول پرسش ما هم، این ناستواری به چشم می‌خورد که حالا بالاخره از واژه‌ی مکتب استفاده کنیم یا طیف‌های تاریخی یا رویکردها؟ به نظر می‌رسد که در بسیاری مسائل باید به صورت مضاف معنی کرد. آیا ما بر اساس روش مکاتب را جدا می‌کنیم یا از نظر حوزه‌ی جغرافیایی یا بینش یا پارادام یا مجموعه‌ای از همه‌ی این‌ها؟ به هر حال باید به این مسئله بسیار دقت کرد. به نظر بنده می‌رسد که اگر بخواهیم در تعریف مکتب، افق بلندتری را در نظر بگیریم و اگر با معیار پیش‌فرض‌های برآمده از جهان‌بینی‌ای که بر شکل‌گیری پارادایم حاکم به نگاه مورخانه مؤثر است وارد شویم، می‌بینیم سایر بخش‌ها در آن منظومه معنی پیدا می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم مکتب سوسیالیستی، نوع روش، موضوع، متد و نگاه و همه این موارد متفاوت می‌شود و همین طور در مورد سایر مکاتب. یعنی در واقع به نظر می‌آید که افق فکری می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. مثلاً در مکتب تاریخ‌نگاری مارکسیستی یکی از ویژگی‌هایی - که نقد هم می‌شود - این است که مارکسیست‌ها با یک نوع پیش‌فرض وارد تاریخ‌نگاری می‌شوند و این پیش‌فرض منجر به این می‌شود که مورخ به داده‌های خرد بی‌نهایت وابسته شود. یعنی باید بتواند برای هر سخن شواهد متعدد پیدا کند. اگر به متون کلاسیک تاریخ‌نگاری سوسیالیستی مراجعه کنیم، می‌بینیم مملو از اطلاعات تاریخی خرد است که می‌خواهد در یک چارچوب سازماندهی شود. که این دقیقاً پاراداکس ایجاد می‌کند. پاراداکس داده‌ها و افق فکری. یا مثلاً نگاهی که از تاریخ‌نگاری ملی‌گرا برمی‌خیزد - برعکس تاریخ‌نگاری مارکسیستی که در آن تحلیل‌های زیادی به چشم می‌خورد - روایت بیشتر به چشم می‌خورد به هر حال در این خصوص باید یک تقسیم‌بندی دقیق علمی کرد. منتها مسئله‌ای که اینجا هست این است که ما می‌خواهیم نگاهمان ایرانی باشد و فضای کشور خودمان را در نظر بگیریم. آیا ما می‌توانیم در ایران از آنالیست‌ها حرف بزنیم؟ انشاءالله در مبحث بعدی به این نکته هم خواهیم پرداخت. از دکتر ذکایی خواهش می‌کنیم از منظر خود به موضوع بپردازند.

دکتر ذکایی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. مناقشاتی که شما و دکتر رحمانیان فرمودید و مرزبندی مغشوش و مبهمی که در مورد تعریف مکتب وجود دارد، در سایر حوزه‌های علوم اجتماعی هم دیده می‌شود. بنده الان نماینده جامعه‌شناسی و معلم مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی هستم. در واقع در این رشته هم مرز بین رویکرد و سنت و پارادایم، هم به لحاظ معرفت‌شناختی و هم به لحاظ نظریه و تحلیل کاملاً مغشوش است و دکتر رحمانیان یک جمع‌بندی کامل و مناسب در این خصوص داشتند. آنچه به اجمال می‌شود عرض کرد این است: رویکردهای عمده و غالب در سنت تاریخ‌نگاری را می‌توان همان تاریخ‌نگاری تجربی یا توصیفی با نگاه خطی دانست که عقیده به استنادات و شواهد و اسناد مکتوب و متقن دارد؛ نیز سنت مارکسیستی که به لحاظ معرفت‌شناسی مختصاتی دارد؛ شامل فاصله گرفتن از نگاه خطی به تاریخ و توجه به مضامین و مقوله‌هایی که برای تحلیل، جدی تلقی می‌شود، از جمله حوزه‌ی ملت و روابط و گروه‌بندی‌های اجتماعی، که سنت یا قالبی را برای پژوهش‌های تاریخی مهیا کرده است. رویکرد آنالیست‌ها که نگاهی ساخت‌گرایانه و ساختاری

آقای اسماعیلی: اگر بخواهیم در تعریف مکتب، افق بلندتری را در نظر بگیریم و اگر با معیار پیش فرض‌های برآمده از جهان بینی‌ای که بر شکل‌گیری پارادایم حاکم به نگاه مورخانه مؤثر است وارد شویم، می‌بینیم سایر بخش‌ها در آن منظومه معنی پیدا می‌کند

تاریخ‌نگارے ایران

رسوم فرهنگی با استفاده از اسناد تاریخی - که ما نشانه‌هایی از این را خوشبختانه در سال‌های اخیر دیدیم، گرچه هنوز تعادلی وجود ندارد. مورد بعد تحلیل گفتمان انتقادی هست که این هم به رغم این که جایگاه خود را پیدا کرده هنوز منسجم نیست. مورد دیگر تاریخ‌نگاری جدید و پس از آن، نگاه آینده‌شناسانه به تاریخ است. این مورد اخیر هم به علت ماهیت بین‌رشته‌ای، می‌تواند با روش‌های متعدد شبیه‌سازی و تاریخ محیط و شرح حال آینده و مدل‌سازی به پیش‌بینی آینده کمک کند. مورد بعد مطالعات حافظه است که هم با تاریخ شفاهی پیوند دارد و هم مستقل از آن است. در اینجا حافظه تنها جنبه‌ی شخصی ندارد، بلکه حافظه‌ی جمعی منظور نظر هست که کاملاً پیوند می‌خورد با فضا و قلمروی عمومی. اصلاً بحث در قلمرو عمومی رواج زیادی پیدا کرده و هم در تاریخ‌نگاری فرهنگی و هم در تاریخ‌نگاری اجتماعی آثار زیادی تولید شده است. به هر حال با توجه به بحث موزه‌ها، ابنیه و وقایعی که به یادبود و یادمان مربوط می‌شوند، این رشته اهمیت زیادی پیدا کرده است و هم در روابط سیاسی و هم در مدیریت نظام‌های سیاسی - اجتماعی تأثیرگذار بوده است. مورد بعدی تاریخ‌نگاری فمینیستی بوده که ظرفیت زیادی برای کار کردن دارد، اما متأسفانه خیلی به آن نپرداختیم. نهایتاً نشانه‌شناسی تاریخی است که به عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی حدود دو دهه است اهمیت پیدا کرده و درس‌های مربوط به زبان‌شناسی و مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی را پوشش می‌دهد و در کنار سنت‌های دیگری مثل کارکردگرایی و ساختارگرایی بسترهای مناسبی برای مطالعه‌ی تحولات فرهنگ زندگی روزمره فراهم می‌کند.

آقای اسماعیلی: به نظر می‌رسد شما بیشتر تأکیدتان روی ژانرهای تاریخ‌نگاری بود تا مکاتب و رویکردهای تاریخی.

دکتر ذکایی: این‌ها البته گاهی به عنوان رویکرد هم شناخته می‌شوند. درواقع این با بحث معرفت‌شناسی ارتباط نزدیکی دارد به عنوان مثال تاریخ‌نگاری تحلیل گفتمانی را می‌توان در ژانر پسااستعماری قرار داد. یا تاریخ‌نگاری ذهن و حافظه را می‌توان در تاریخ‌نگاری فرهنگی قرار داد که هر کدام از این رویکردها طبیعتاً روش‌هایی را به همراه دارند. تاریخ‌نگاری نشانه‌شناسی را می‌توان بخشی از تاریخ‌نگاری ساختاری و اجتماعی دید.

تشریحی فارغ نشدند که به لحاظ ساختاری به تاریخ بپردازند یعنی هنوز به این نکته نرسیدند که چگونه می‌شود بستر و شرایط اجتماعی را به تاریخ پیوند زد و از آن به یک تحلیل کلان نظری رسید، کاری که مستشرقین زیاد به آن پرداختند. به خصوص با توجه به ظرفیتی که انواع متون تاریخی و ادبی دارند، چنین غفلتی به نظر کمی نگران‌کننده می‌آید، مورد دیگر بیوگرافی و اتوبیوگرافی بود که تا حدودی در پژوهش‌های ایرانی هست. منتها باز از آن جنسی که بشود تیپ‌سازی و گونه‌سازی کرد و بتوان از آن به یک روایت کلان‌تر از بیوگرافی رسید - غیر از داستان یک فرد و تحولاتی که بر وی تأثیر گذشته است - کمتر وجود دارد.

آقای اسماعیلی: من فکر می‌کنم علت الکل آن درواقع این است که عنایتی به مباحث روشی نشده یا کمتر شده است.

دکتر ذکایی: امروزه باب شده که بیوگرافی چهره‌های سیاسی و مشاهیر نوشته می‌شود و حالا دکتر رحمانیان بعداً اشاره می‌کنند که این شیوه چه مقدار ایرانی و مستقل است و برگرفته از شرایط داخل کشور خود ما و چه مقدار به تبعیت از جاهای دیگر انجام می‌شود. چند وقت پیش یک مقاله‌ای را مطالعه می‌کردم از یک نویسنده‌ی آمریکایی که بالغ بر ۵۰ ژانر بیوگرافی را فهرست کرده بود و برای هر کدام نمایندگان و چهره‌ها و آثار سرشناس را عنوان کرده بود. به نظر می‌رسد که این ظرفیت‌ها، به جز تبارشناسی و اقرار و شهادت، در ایران کمتر دیده می‌شود. این غفلت می‌تواند دلیل تاریخی یا فرهنگی یا سیاسی داشته باشد. به هر حال دلیلش هر چه باشد این غفلت وجود دارد. مورد بعدی بحث پژوهش‌های تحقیقی - تاریخی است که بتواند روابط علی را جست‌وجو کند، روش‌ها و روندها را بررسی کند، فعالیت‌های تطبیقی را سامان دهد. از شاخصین این گروه می‌توان در ایران به احمد اشرف و کاتوزیان اشاره کرد. مورد دیگر تاریخ‌نگاری کمی است که دلایل غفلت از آن یکی کم‌ارزش دانستن عدد و رقم است و دیگری ناهمخوان تلقی کردن جنس عدد و رقم با این علوم این توهم را ایجاد کرده که نیاز به عدد و رقم نیست. در این مورد تاریخ‌سنجی که تاریخ‌نگاری کمی از آن الهام گرفته شده، یک ژانر تأثیرگذار بوده بر مردم‌نگاری تاریخی. همه‌ی این موارد با حوزه‌ی فرهنگ ارتباط پیدا می‌کند. تاریخ بومی مطالعه‌ی فرهنگ‌های قومی و

محوریت جهان‌بینی در تفکیک مکتب‌ها و رویکردها تأکید کردید، حالا بنده می‌خواهم یک نکته را یادآوری کنم. ببینید آقای اسماعیلی جهان‌بینی تعیین‌کننده است. خیلی هم تعیین‌کننده است. ولی در تقسیم‌بندی مکاتب عصر جدید نمی‌تواند محوریت پیدا کند. یعنی محوریت به آن مفهومی که شما مراد می‌کنید، شما در واقع می‌خواهید محوریت تام به آن بدهید و می‌گویید روش و هدف و موضوع و همه، در پی آن می‌آید. جهان‌بینی خارج از علم قرار می‌گیرد، ولی به هر حال بر روی نگرش‌ها اثر می‌گذارد. اما ببینید جهان‌بینی در بسیاری از مکاتب جدید مشترک است. البته اگر بگوییم چیزی داریم تحت عنوان مکتب تاریخ‌نگاری مارکسیستی، جهان‌بینی در آن بسیار تعیین‌کننده است. تا اینجا جهان‌بینی یعنی نگرش به خود هستی و تاریخ و انسان و پیوند این سه با هم، ولی درباره‌ی خیلی از مکاتب این چنین نیست که جهان‌بینی محور اصلی و تعیین‌کننده‌ی تفاوت آن‌ها با یکدیگر باشد. برای نمونه از نظر جهان‌بینی، مکتب اقتصادسنجی نوین یا همان کلیومتریک روبرت فوگل با مکتب آنال و مکتب‌های دیگر تفاوت ندارد. جهان‌بینی این‌ها یکی است ولی دو مکتب مختلف هستند. یا مکتب تاریخ‌نگاری زنان - اگر بتوان آن را مکتب دانست - با آنچه ما تحت عنوان کلی مکتب تاریخ‌گرایی جدید یا نوتاریخی‌گری می‌شناسیم، از نظر جهان‌بینی یکی است ولی مکاتب متفاوت است و از این مثال‌ها زیاد است. اگر بتوانیم به تسامح از چیزی تحت عنوان مکتب تاریخ‌ساختاری سخن بگوییم یا از مکتب تاریخ اجتماعی یا تاریخ ساختاری - اجتماعی سخن بگوییم، از نظر جهان‌بینی با تاریخ فرهنگی تفاوتی ندارد. از پایه با هم یکی هستند ولی مکتب‌ها متفاوتند.

آقای اسماعیلی: فرمایش شما تأمل‌برانگیز است. شاید من باید دنبال یک نقطه ثابتی می‌گشتم تا یک جای پایایی بگذاریم و در آن جای پا بتوانیم

درواقع مرز مشترک و همپوشی با هم دارند و تلفیق این‌ها به عنوان گونه‌هایی کاملاً انحصاری و بدون مرز مشترک با هم، دشوار است.

آقای اسماعیلی: یعنی شما معتقدید اگر جهان‌بینی را به عنوان ملاک تقسیم‌بندی بگیریم، بیشتر ژانر تاریخی مد نظر است و می‌توان یک تقسیم‌بندی بر این سبیل ارائه کرد. واقعیت این است که مطلبی که شما فرمودید بسیار مهم است. بنده در حال حاضر در همین حوزه در حال آماده کردن کاری هستم. نکته در این است که آیا آنچه ما به عنوان منابع تاریخی از آن‌ها یاد می‌کنیم و به کار می‌بریم، واقعاً منابع تاریخی هستند یا صرفاً آثاری هستند از نویسندگانی که باید تحلیل روایت شوند؟ تا پیش از این سخن نویسندگان اعصار تاریخی واقعیت تاریخی تلقی می‌شد، ولی در حال حاضر اگر با همین تکنیک‌های جدید پیش برویم، می‌بینیم این طور نیست. با قرار دادن تعدادی از متون در کنار هم متوجه می‌شوید که یک ذهنیت عمومی راجع به یک موضوع تاریخی وجود دارد. یعنی به جای این که گفته شود در فلان حوزه‌ی تاریخی این اتفاقات مهم افتاده، می‌توان از ذهنیت عمومی آن دوره راجع به همان موضوع سخن گفت. دکتر دکایی در واقع مثل این‌ها که از بیرون نگاه می‌کند، مسائل تاریخ را بررسی می‌کند که برای همه‌ی ما آموزنده خواهد بود. آقای دکتر رحمانیان با توجه به تعریفی که ارائه کردید، آیا ما می‌توانیم از مکاتب و رویکردهای تاریخ‌نگاری یا با استناد به حرف دکتر رحمانیان ژانرهای تاریخ‌نگاری در فضای تاریخ‌نگاری ایرانی معاصر صحبت کنیم؟

دکتر رحمانیان: من از نکات ارزنده‌ای که آقایان اشاره کردند، بسیار بهره بردم. فقط یک نکته به نظرم می‌رسد. البته نمی‌خواهم بحث را به چالش بکشم و یا این که با هم مناقشه بکنیم؛ اما لازم می‌دانم بگویم شما بر



آقای اسماعیلی: بله. در متون به جامانده از ایشان، تفاوت جنس تاریخ‌نگاری را درمی‌یابیم.

دکتر رحمانیان: همچنین است در خصوص رویکردهای مدرن دیگر. مثلاً مکتب تاریخ‌نگاری اجتماعی، در ایران اگر چه مورخ اجتماعی، به معنای اخص کلمه، پرورش ندادیم، اما از تاریخ‌نگاری اجتماعی مدرن غرب اثر پذیرفتیم. یعنی بالاخره چه بخواهیم چه نخواهیم، یک تاریخ اجتماعی ایران بزرگی داریم به نام «تاریخ اجتماعی ایران» متعلق به مرحوم مرتضی راوندی که با تمام نقدهایی وارد بر آن (و این که بعضی آن را تاریخ‌نگاری با چسب و قیچی می‌دانند)، به هر حال ذیل نام تاریخ اجتماعی نگاشته شده و نویسنده تلاش کرده مضمونی را منتقل کند و انصافاً برخی مجلدات آن هم - مانند قسمت دوم جلد چهارم - ارزشمند است. یا مثلاً تاریخ‌نگاری مارکسیستی بر روی تاریخ‌پژوهی و تاریخ‌نگاری معاصر ما اثر گذاشته است. در طیف‌های مختلف ایدئولوژی‌زدگان یا توده‌ای‌ها و چپ‌های افراطی. کسانی مانند احسان طبری و بیژن جزنی هم تاریخ نوشته‌اند و سعی داشته‌اند تحلیل طبقاتی ارائه کنند و با مفهوم زیربنای اقتصادی وارد عرصه‌ی تاریخ شوند. یا کسی مانند فرهاد نعمانی که مورخ نیست، ولی کتاب تکامل فتوالیسم او بر تاریخ‌نگاری اثر گذاشته است. در این جا باید از ترجمه‌ها هم یاد کرد. ترجمه‌های آثار روسی مانند دیاکونف، پیگولوسگایا، گراتتوسکی، داندامایف، پطروشفسکی و... بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری معاصر ما تأثیر داشته‌اند. در مکتب یوزیتویستی هم، با اندکی تسامح، مرحوم آدمیت تا حدودی نماینده‌ی همین تفکر است.

آقای اسماعیلی: به نظر می‌آید مرحوم استاد عبدالهادی حائری در شمار مورخانی باشند که از نحله‌های یوزیتویستی اثر پذیرفته‌اند.

دکتر رحمانیان: بله. مرحوم دکتر حائری نیز از تاریخ‌پژوهان بسیار شاخص و تأثیرگذار دهه‌های اخیر ما بوده است. اما درباره‌ی مرحوم آدمیت بگوییم که به تبعیت از جمله‌ی معروف رانکه، که کار و وظیفه‌ی مورخ، این است که بایستی نشان دهد گذشته واقعاً چه بوده است، آدمیت هم معتقد است که مورخ وظیفه دارد همان حقیقت واقع گذشته را بفهمد و بنویسد و بشناساند. البته این معنی گفته‌ی رانکه نیست. جمله‌ی رانکه اشتباه تفسیر

تعریف کنیم. اگر این‌گونه بخواهیم پیش برویم، باید یک مقدار عقب‌تر برویم. یعنی مثلاً بین تاریخ‌نگاری مارکسیستی و یوزیتویستی هم چندان تفاوت قائل نشویم (هر دو معطوف به ملت‌سازی هستند). یا مثلاً به لحاظ جهان‌بینی، تاریخ‌نگاری فمینیستی و تاریخ‌نگاری مارکسیستی خیلی بهم نزدیک هستند. بنابراین عقب‌تر می‌رویم و نوع دیگری می‌نگریم و از تاریخ‌نگاری پیشامدرن می‌گوییم. من فرمایش شما را قبول می‌کنم ولی اگر در گام اول موضوع را بگذاریم روی عنصر جهان‌بینی، بعد می‌توانیم در درون آن از رویکردهای مختلف نام ببریم.

دکتر رحمانیان: من مثال دیگری می‌زنم. در مکاتب تاریخ‌نگاری قدیم اسلامی، یعنی مکاتب عراق و شام و ایران و مدینه یا حجاز، جهان‌بینی یکی است. یا جهان‌بینی مکاتب عصر جدید مثل مکتب ملی‌گرا و مکتب متدیستی و... یکی است. اما با این وجود، ما آن‌ها را از هم جدا می‌کنیم و خودشان نیز خود را از دیگران، یعنی از مکاتب دیگر جدا می‌انگازند. اما برویم سراغ ایران و تاریخ‌نگاری معاصر ایران و تأثیر پارادایم‌ها و مکاتب جدید در آن. چه به عنوان تأثیر مکاتب، چه به عنوان تأثیر پارادایم‌ها، چه به عنوان تأثیر ایدئولوژی‌ها، اگر بخواهیم تاریخ‌نگاری معاصر ایران را بررسی کنیم، با عنایت به آن تسامحی که باید به ناچار در بکارگیری واژه‌ی مکتب روا بداریم. در تاریخ‌نگاری معاصر ما می‌توان از مکتب ناسیونالیستی و ملی‌گرا سخن گفت که نمایندگانی هم دارد. من در جایی نوشتیم در بین این‌ها می‌شود به حیث تأثیرات یک شخص، با توجه به نگرش‌های خاص او، از مکتب آن شخص سخن گفت. مثلاً من گفتم مکتب ذبیح‌بهرروز. البته این عبارت را با تسامح به کار می‌برم و اصرار ندارم بگویم مکتب، ولی منظور من تأثیری است که نگرش ذبیح‌بهرروز در گروهی از پژوهندگان گذاشته است. از مجید یکتایی بگیرید تا علی قلی محمودی بختیاری و ایرج بهرامی و... مرحوم عباس اقبال هم همین گونه است. بنابراین می‌شود از تأثیر مکتب‌ها سخن گفت و از دوره‌ی مشروطه به بعد هم اتفاق افتاد. اگر بخواهیم با قید جدید و قدیم - که شما هم استفاده کردید - تفکیک کنیم، یعنی بگوییم مکتب تاریخ‌نگاری مدرن در برابر مکتب تاریخ‌نگاری پیشامدرن بعد می‌توان حتی آن را بازگرداند به سیدجمال و آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و پیش آمد تا اعتمادالسلطنه. و اگر ایشان تأثیر تام و تمامی نداشته‌اند، ولی روند تأثیرگذاری با آنان آغاز شده است و نخستین تلنگرها به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری سنتی توسط آنان خورده است.

دکتر رحمانیان: اگرچه در آموختن و آموزاندن روش‌های جدید مشکل داریم، ولی رویکردهایی مانند: تاریخ اکنون، تاریخ زنده، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ خرد و... تأثیر گذاشته‌اند یا می‌گذارند

تاریخ‌نگاری ایران

دکتر ذکایی: در پایان‌نامه‌های فوق لیسانس و دکتری، تاریخ و علوم اجتماعی پیوند بسیار ضعیف و حاشیه‌ای دارند و باید تأملی کرد که چگونه می‌شود تاریخ‌نگاری ایرانی را به لحاظ روش‌شناختی و روشی مطالعه کرد و روش‌ها و ایده‌هایی برای آن تجویز نمود

تاریخ‌نگاری ایران

تاریخ محض. ۱۱۰-۱۱۲ واحد درسی درباره‌ی تاریخ ایران و جهان و اسلام و تشیع و دروس پایه‌ای مبانی جامعه‌شناسی، کلیات جغرافیا، مبانی علم سیاست و... این چه دردی را دوا می‌کند؟ به چه کار می‌آید؟ فارغ‌التحصیلان چنین رشته‌ای، با این نظام آموزشی چه جایی در جامعه و بازار کار خواهند داشت؟ آیا وقت آن نرسیده که رشته‌ی تاریخ پوست بیندازد و از مقطع لیسانس گرایشی و کاربردی شود؟ آیا وقت آن نرسیده که پس از ۷۰-۶۰ سال در شیوه‌ی آموزش تاریخ در ایران تجدید نظر کنیم؟ آیا وقت آن نرسیده که به قدرت و تأثیر عظیم و غیرقابل انکار علوم اجتماعی و انسانی، به‌ویژه تاریخ باور بیاوریم؟ آیا شیوه‌ی کنونی آموزش تاریخ در ایران، در همه‌ی سطوح شایسته‌ی ملت و کشوری چون ایران است که دست کم سه هزار سال تاریخ مدون و پیوسته‌ی ملی دارد؟! و هم‌اکنون هویت و پیشینه‌ی تاریخی بزرگ و درخشان، با انواع آفت‌ها و آسیب‌ها و چالش‌ها از درون و بیرون روبه‌رو شده است و کسانی از درون و بیرون، تیشه به ریشه‌ی آن می‌زنند. و برای غارت و تسخیر و تحریف مورث تاریخی‌اش از هم سبقت می‌گیرند؟!

آقای اسماعیلی: و البته با این ادعای درست که نیمی از دنیا آیین حکومت‌داری و دولت‌داری را از ما آموخته‌اند.

دکتر رحمانیان: در امارات و مالزی که ۵۰ سال هم تاریخ مستقل ندارند، آموزش تاریخ را بسیار جدی‌تر از کشور ما می‌گیرند. سیستم ما خیلی فرسوده است. با این حال، همان‌گونه که پیش از این اشاره کردم، پارادایم‌های جدید و مکاتب جدید بالاخره تأثیر دارد. ما فقط به خودمان و داخل تمرکز می‌کنیم و حواسمان نیست که بعضی از پژوهندگان و نویسندگان ایرانی، در سطح جهانی کار می‌کنند. به هر صورت، این اندیشه‌ها بر فضای تاریخ‌نگاری ما اثر می‌گذارد. امروز ما دانشجویانی داریم که برخی به سه زبان تسلط دارند، اکثریت دانشجویان به اینترنت و رسانه‌های جدید دسترسی دارند و همه‌ی این‌ها سبب تأثیرگذاری مورخان و پژوهشگران بر یکدیگر می‌شود. این جریان‌های متأثر از جهانی شدن اثر خود را می‌گذارد. در کدام دوره‌ی تاریخی بوده که انسان‌ها این قدر به خارج از مرزها سفر کنند؟ در کدام زمان تاریخی این قدر ارتباطات به اشکال متنوع آن وجود داشته است؟ فیلم‌ها و بازی‌های کامپیوتری هم

شده است. منظور رانکه روح زمانه و دوران است نه اینکه با آرشیو یا چیز دیگری، عین وقایع گذشته را بازآفرینی کنیم. آدمیت تا حدودی تحت تأثیر اسطوره‌ی رانکه است، ضمن این که آدمیت تا حدودی هم مورخ اندیشه است، که یک ژانر است، یک نوع تاریخ‌نگاری جدید را وارد کشور کرده است. یا مثلاً در تاریخ‌نگاری فرهنگی، منظور بنده از تاریخ فرهنگی، فرهنگ‌شناسی تاریخی نیست، رویکرد فرهنگ‌محورانه به تاریخ‌پژوهی است، حالا اگر بگوییم people's history خود یک مکتب است، که گاه با این نام خوانده می‌شود، یکی از نمایندگان آن آن ریچارد گرین انگلیسی است که کتاب تاریخ مردم انگلیس را در دوره‌ی اوج نهضت چارتریسیم نوشته است. در ایران احمد کسروی یک مردم‌نامه‌نویس بود. وی نخستین کسی است که به توده‌ی مردم به عنوان عوامل تاریخ‌ساز پرداخت. هرچه به زمان امروز نزدیک‌تر می‌شویم، این تأثیرات بیشتر می‌شود. من به آینده‌ی تاریخ‌نگاری ایران خوش‌بین هستم، ولی گاهی ممکن است درباره‌ی اظهارات خوش‌بینانه‌ی امثال بنده سوءتعبیر شود. من معتقدم خیلی بدبینانه داوری نکنیم. تأثیرات را ببینیم. رشدها و جهش‌هایی را که اتفاق افتاده، ببینیم. ولی این را هم همیشه می‌گوییم که در ایران، علوم انسانی، از جمله تاریخ خوار و بی‌مقدار است. ما هنوز در آن پارادایم ارسطویی گیر کرده‌ایم که تاریخ را حتی از شعر هم فروتر می‌انگارد. اما با وجود این که در ایران تاریخ خوار و بی‌مقدار است، بی‌توجه به این نشانه‌های خجسته‌ای که می‌بینیم، نیستیم و به عنوان یک معلم تاریخ، با ۱۸ سال سابقه‌ی تدریس در دانشگاه، کمابیش تأثیرات مکاتب روزگار خودمان را می‌بینم. اگرچه سیستم آموزشی ما مشکل دارد و بیمار است، ۲ واحد درس روش تحقیق و ۲ واحد فلسفه تاریخ کاری از پیش نمی‌برد، با وجود همه‌ی این‌ها، در پایان‌نامه‌ها، چه به حیث روش و پیش و چه به حیث موضوعات نو و تازه، در زمینه‌های تاریخ فرهنگی و فکری و اجتماعی و اقتصادی، کم کم تغییرات مثبتی رخ نشان می‌دهد.

آقای اسماعیلی: این در حالی است که در دیگر نقاط دنیا، فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی فلسفه‌ی تاریخ داریم نه دو واحد فلسفه‌ی تاریخ.

دکتر رحمانیان: در دپارتمان تاریخ دانشگاه اسکس Essex، بیست و چند گرایش تاریخ وجود دارد، درحالی که در ایران ما لیسانس تاریخ می‌دهیم.

دکتر رحمانیان: رویکرد سنتی به تاریخ و رویکرد سیاسی سندمحور و روایی و توصیفی، ارزش و کارایی خاص خود را دارد. اما تخصص‌گرایی مطلق و خشک، که از شاخصه‌های تفکر مدرن و از عوارض نگاه‌های طبیعت‌گرا و پوزیتیویستی بود، به شیء‌شدگی و پاره‌پاره شدن آدمی، به عنوان موضوع و ابژه‌ی شناخت می‌انجامد

تاریخ‌نگارے ایران

تکنولوژی به عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی تدریس می‌شود.

دکتر رحمانیان: با مرحوم نصرالله فلسفی که زندگانی شاه عباس اول را نوشته است. این اثر بسیار ارزنده است که افزون بر رویدادها و تاریخ سیاسی، تاحدودی به نمایش، فولکلور، قهوه‌خانه، موسیقی، هنر، ادبیات و پاره‌ای از دیگر مسائل فرهنگی و اجتماعی توجه می‌کند

آقای اسماعیلی: از آقای دکتر ذکایی خواهش می‌کنیم با همین نگاه آسیب‌شناسانه بحث را ادامه دهند.

دکتر ذکایی: بنده هم با دکتر هم عقیده هستیم و من هم ذاتاً آدم خوش‌بینی هستم و به وجه مثبتش اعتقاد دارم. به دلایلی که بخشی از آن پیش‌بینی شده و طراحی شده و با مهندسی و ابتکار و فکر بوده و بخشی هم به صورت تمبیلی و تبعی از جهان بوده است. مثل اینترنت که در دسترس همه قرار گرفته است و سخاوت‌هایی حالا یا صادقانه یا زیرکانه - که نوع آن خیلی مهم نیست، کارکرد و کاربری آن مهم است - صورت گرفته است. در حال حاضر به کتابخانه‌ها دسترسی هست و می‌توان کتاب‌ها را دانلود کرد. تاریخ‌نگاری ایرانی در حال پوست‌انداختن است و این عملاً به دانشجو‌ها عاملیت و قدرت داده و شرایطی ایجاد کرده که ما از دانشجویانمان یاد می‌گیریم. در مرکز تاریخ اسلام گروه کوچکی داشتیم به نام گروه مطالعات فرهنگی تاریخ. چندین جلسه با افرادی که بسیار فاضل و فرهیخته بودند، در مورد شأن تاریخ فرهنگی بحث کردیم. یعنی ما می‌خواستیم دوستان را قانع کنیم که تاریخ، تاریخ اکنون هم هست. تاریخ را از پایین به بالا هم می‌شود دید. تاریخ به باز‌نمایی رسانه و فیلم و موزه و... هم توجه دارد. تاریخ برای اکنون و درک معنا هم هست و رشته‌ی بسیار گسترده‌ای است. مثل تاریخ فرهنگی انگشت سبابه، تاریخ فرهنگی شیر مادر و... انسان از این همه خلاقیت تعجب می‌کند. از همه چیز معنا بیرون می‌کشند و همه این‌ها را در ارتباط با یک ماتریکسی از نظم فرهنگی قرار می‌دهند که بعد می‌توان بر آن یک خوانش کلان‌تری سوار کرد. توجه به حافظه عمومی، سیاست حافظه و مطالعات فرهنگی حافظه و ... می‌خواهم بگویم که جسته و گریخته کارهایی انجام می‌شود و به یمن

در آموزش تاریخ بسیار مؤثرند. یعنی شخصیت‌های تاریخی را وارد این بازی‌ها می‌کنند و به کودکان تاریخ آموزش می‌دهند.

آقای اسماعیلی: با همه‌ی این تفاسیل، البته استدلال مخالفین این وضعیت این است که هنوز در ایران، یک چهره‌ی شاخص و صاحب سبک بیرون نیامده است.

دکتر رحمانیان: شاید هم مشکل در نوع نگاه و توجه ما باشد. بهتر است چشمانمان را بشوئیم و جور دیگر نگاه کنیم. به هر حال من خواستم فضای کلی را ترسیم کنم. به یک معنا ما هنوز در مراحل آغازین یک دوره‌ی گذار هستیم. من آرزو می‌کنم از این پس، برای پرورش افرادی کاملاً نو، مبتکر و خلاق برنامه‌ریزی کنیم.

آقای اسماعیلی: شما در واقع وارد حوزه سوم بحث، یعنی آسیب‌شناسی شدید.

دکتر رحمانیان: این کلیاتی است که گفتیم و خیلی جسته و گریخته مثال آوردم. اگرچه در آموختن و آموزاندن روش‌های جدید مشکل داریم، ولی رویکردهایی مانند: تاریخ اکنون، تاریخ زنده، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ خرد و... تأثیر گذاشته‌اند یا می‌گذارند.

آقای اسماعیلی: هر چند در دروس و کتب دانشگاهی ما این‌ها هنوز مغفول مانده‌اند.

دکتر رحمانیان: بله همین طور است. در این‌جا می‌خواهم از مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی یاد کنم. کتاب او با نام مؤسسات تمدنی جدید در ایران، راجع به تاریخ پست و تلگراف، راه‌آهن، لوله‌کشی آب، شبکه‌ی برق، شبکه‌ی تلفن و تلگراف و این‌ها بحث کرده و آثار و نوشته‌های امثال او، خود از بارقه‌های تأثیر تاریخ‌نگاری جدید بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران است.

آقای اسماعیلی: و این همان است که در دیگر نقاط دنیا، با عنوان تاریخ

دانش تاریخ را دربرابر علوم و فنونی که برای استفاده در این رویکردها به کمک گرفته شده‌اند، در معرض ضعف و تهدید و خطر قرار داده است. این کسان مطالعات میان‌رشته‌ای را که در دهه‌های اخیر در محافل علمای علوم انسانی و اجتماعی رایج شده است، تهدید و خطری برای استقلال و مرزبندی‌های تخصصی این علوم می‌پندارند و دربرابر آن‌ها مواضع دفاعی اتخاذ می‌کنند. بنده به‌هیچ‌وجه منکر ارزش، اهمیت و کارایی تخصص و تخصص‌گرایی نیستم، رویکرد سنتی به تاریخ و رویکرد سیاسی‌سندمحور و روایی و توصیفی، ارزش و کارایی خاص خود را دارد. اما تخصص‌گرایی مطلق و خشک، که از شاخصه‌های تفکر مدرن و از عوارض نگاه‌های طبیعت‌گرا و پوزیتیویستی بود، به شیء‌شدگی و پاره‌پاره شدن آدمی، به عنوان موضوع و ایزه‌ی شناخت می‌انجامد و همان‌گونه که پاره‌ای از متفکران و صاحب‌نظران دهه‌های اخیر گفته‌اند تبعات و پیامدهای وخیمی دارد و به مطلقتی می‌انجامد که بر ضد تفکر و منش راستین علمی و انتقادی قد برمی‌افزاید. در روزگار ما مسائل و موضوعات قابل‌توجهی پیش آمده و مطرح شده‌اند که بررسی علمی آن‌ها در چارچوب و توان یک رشته‌ی خاص نمی‌گنجد و رویکردها و روش‌های جدید، و به‌ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای را طلب می‌کند. در این میان تاریخ به‌عنوان مادرهمه‌ی علوم مربوط به انسان، جایگاه ویژه و بنیادین دارد. دیگر زمان آن گذشته که امثال دورکیم و اسپنسر و... گمان می‌کردند کار تاریخ و مورخ صرفاً این است که داده‌های خام و صحیح را گردآوری کند و کنار بنشیند و کار تحلیل و پردازش و نظم بخشیدن به آن‌ها را به متخصصان دیگر رشته‌ها، به‌ویژه جامعه‌شناسی، بسپارد. آن رابطه‌ای که آن‌ها می‌خواستند میان مورخ و جامعه‌شناس ترسیم و برقرار کنند و مورخ را عمله و کارگر و جامعه‌شناس را معمار و کارفرما تلقی می‌کرد، امروز جای خود را به رابطه‌ی مبتنی بر دادوستد و رفت‌وآمد مدام در قلمرو یکدیگر سپرده است.

بنابراین درست است که هنوز تاحدودی غلبه با رویکرد سنتی است و ساختارهای ما فرسوده و عقب‌مانده‌اند، اما من نیروی عظیمی را پشت همین اندیشه‌ها و رویکردهای جدید می‌بینم که به زودی آن ساختارها را خواهند شکست. همان‌گونه که گفتم این نیروی عظیم نه فقط ناشی از علم و فکر ناشی از تحولات تکنولوژیک و پیدایش ابزار و فنون جدید و رشد حیرت‌انگیز تحرک تاریخ - تحرک جریان تاریخ - نیز هست. ما مثل دوران قدیم دیگر صرفاً با یک جریان تاریخ ساده و بسیط سروکار نداریم و هرچه بیشتر به پیش می‌رویم، جریان تاریخ نیز پیچیده‌تر و عمیق‌تر و گسترده‌تر و متنوع‌تر می‌شود و نیاز ما را برای روی آوردن به شیوه‌ها و روش‌ها و نگاه‌های جدید علمی در معرفت تاریخی هر روز بیشتر و بیشتر می‌کند، به دیگر سخن وقتی که تاریخ (۱) یا تاریخ به‌مثابه‌ی جریان و رویداد دم‌به‌دم در حال گسترده‌تر شدن، گونه‌گون‌تر شدن، ژرف‌تر شدن و پیچیده‌تر شدن است، چگونه می‌توان انتظار داشت که تاریخ (۲) یعنی تاریخ به‌مثابه‌ی گزارش و پژوهش ثابت بماند و در همان وضعیت پیشین در جا بزند. معرفت تاریخی هم‌پا و همراه خودِ جریان تاریخ تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود.

آقای اسماعیلی: با تشکر از حضور اساتید محترم.

حضور افرادی که بر دانش جدید و ادبیات جدید مسلطند راه خودش را باز خواهد کرد؛ ولی هنوز با ایده‌آل فاصله دارد. در حوزه‌ی اجتماعی هم همین طور است. هنوز در این رشته هم بر سر کمی و کیفی جدال وجود دارد و دوستانی که نگاه اثباتی و کمی‌گرا دارند، به سادگی حاضر نیستند بپذیرند که با چند مصاحبه‌ی عمیق هم می‌توان به یک ایده و اندیشه رسید و آن را در قالب یک پایان‌نامه عرضه کرد. به هر صورت خوب است که خوش‌بین باشیم و نشریاتی مثل کتاب ماه می‌تواند این رویکردهای جدید را ترویج بکند

دکتر رحمانیان: من نکته‌ای را در پراکنش عرض کنم. کتاب ماه نقش بسیار مهمی داشته است. این نشریه در چند سال اخیر سنجیده و پخته و اندیشیده کار شده. کتاب ماه در این سه - چهار سال اخیر در مباحثی وارد شده که هفت - هشت سال پیش صحبت از آن ممکن نبود. به هر حال هنوز در دانشگاه‌ها، تاحدودی، غلبه با آن ذهنیت و ساختار سنتی است و سیستم و ساختار همان است، که از دهه‌ها پیش شکل گرفته و جا افتاده است. ما نمی‌توانیم در آن ساختار کهنه و فرسوده، حرکت خیلی جدیدی انجام دهیم. باید سازمان و ساختار را اصلاح کنیم و تغییر دهیم. اما حتی در این شرایط نیز می‌توان کارهایی کرد. مثلاً برای نمونه عرض می‌کنم خود بنده به عنوان یک معلم تأکید بر این است که دانشجو مواردی از تاریخ فرهنگی را مثل فال و استخاره مورد توجه قرار دهد. چون معتقدم که تاریخ سیاسی ما با آن موارد پیوند خورده است. مثلاً میرزا محمد اخباری وقتی به فتح‌علی شاه می‌گوید که من عروسکی می‌سازم و سر آن را قطع می‌کنم و در روسیه سیسیانوف کشته می‌شود، یعنی می‌خواهد از علوم غریبه برای جنگ و سیاست استفاده کند. موقعی که افاغنه حمله می‌کنند، شاه سلطان حسین به عنوان پادشاه می‌خواهد دفاع کند. در تاریخ‌ها نوشته شده که وی عقلای قوم را در دربار جمع می‌کند، و به عنوان راه چاره، پیشنهاد می‌کند که آنگوشتی بپزند، به نخودها ورد بخوانند و به سربازها بخوراند تا نامرئی شوند و در صحنه‌ی جنگ افاغنه را در هم بکوبند. این مسئله امروز شاید برای ما خنده‌دار باشد، ولی در نظام دانایی و اندیشگی آن زمان این نکات غلبه داشته است. برای فهم انقراض صفویه باید به این موارد توجه داشت. یا باز هم برای نمونه از نظر تاریخ اجتماعی سال‌ها تأکید من به دانشجویان این بوده است که راجع به قحطی و مدیریت نان یا آبرسانی شهری و... کار کنند. همکاران دیگری نیز هستند که در همین ساختار کهنه و فرسوده و معیوب کنونی توجه دانشجویان خود را به موضوعات و قلمروهای کاملاً جدید و استفاده از روش‌ها و ابزار و شیوه‌های جدید جلب می‌کنند. البته هنوز فکر و اندیشه‌ی کسانی که این رویکردهای جدید را خطری برای استقلال رشته‌ی تخصصی تاریخ می‌پندارند، به‌درجات غلبه دارد. هنوز کسانی هستند که از تاریخ رویدادمحور و روایی و توصیفی به عنوان تنها تاریخ شایسته و بایسته دفاع می‌کنند و رفتن به سوی عرصه‌ها و موضوعات تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را، آن هم با روش‌ها و رویکردهای جدید، انحراف از سنت و اصول و قواعد تاریخ‌نویسی می‌پندارند. حتی در نقاط دیگر هم کسانی بوده و هستند که از همان شیوه‌ی تاریخ سنتی و اصول تاریخ‌نگاری رانکه‌ای دفاع می‌کنند. نزد اینان رویکردهای جدید،